

سفر به عربستان و بازگشت

این مشاجره دلچسپ و دینی سالها طول کشید که دفعتاً در من عزم حج به مکه پیدا شد. فوراً من تسهیلات ضروری را سربراه کرده و بر کشتی شاه نور سوار شدم. اول به جده و بعداً به مکه رفتم. از مکه با مرحوم مولوی حسام‌الدین مؤلف کشف‌الحقایق مکاتبه داشتیم در روز حج من لباس زوار را پوشیدم و بطرف عرفات در حرکت شدم. در آن روز من یک منظره شگفت آور را دیدم. مردم غریب و دولتمند، قد بلند و قد کوتاه همه جامه سفید در تن داشتند. طوری معلوم میشد که تمام مردگان با کفن از قبرهای شان خارج شده تا حساب و کتاب شانرا تصفیه کنند. این منظره به چشمانم آبدیده آورد لکن در همان حال این فکر به دماغم خطور کرد که اگر اسلام دین صحیح نباشد حالت من در روز رستاخیز چه خواهد بود. و بعداً در آنجا به خدای خود دعا کردم که: "ای خدایا مرا دین صحیح و راه درست را نشان بده. اگر دین اسلام راست باشد مرا به آن قایم نگاه کن و مرا فیض بده تا دشمنان اسلام را خاموش کنم. اگر عیسائیت دین راست باشد پس حقیقت اش را بمن ظاهر بساز، آمین."

پس از یک اقامت کوتاهی در مدینه به بمبئی برگشتم. در اثنای غیابت من جماعت ندوت‌المتکلمین منحل گردیده بود. بمجرد رسیدنم یک جماعت دیگر را بنام انجمن ضیاء‌الاسلام بعوضش تأسیس کردم. شخص خودم رئیس جماعت و عبدالرؤف منشی جماعت انتخاب شدیم. در خانه منشی که قریب گرانت رود بود جماعت ما مجالسش را دائر میساخت. یکی از قواعد ما این بود که هفته یک مرتبه یک نفر غیر مسلمان را دعوت کرده تا به جماعت ما بیانیه بدهد. و در مقابل یک نفر از اعضای ما بجواب مباحثه همان مهمان خواهد پرداخت. منشی منصور مسیح مرتباً بجماعت ما آمده و برای ما بحیث نماینده عیسویان حرف میزد